

زمانیکه کیفرخواست دادستان و حکم دادگاه منفعل گردد

مسئول کیست و عدالت کجاست؟

ایجازی ازین مختصر!

و جامعه حقوق و منافع مردم و مشهود قدرت و حاکمیتیکه بطور
رانادیده دادگاه و دادستانی - در هم شکنند را قانون، مشروعیت
داشته باشند، وجود خارجی این مراجع حفظ نظم و قانون گیردویا اگر
در یا ارگانه‌ی رسمی مردم و تأمین عدالت مفهوم خود را از دست دهد
شود حصر سازی چاره هرگونه و گردد ناتوان و جامعه دفاع از خود
حاکم و تنها قدرت بدون قانون حاکم زور بی شبهه در آن محدوده
تبارز می ظهور و - که در تقابل با مشروعیت و قانونیت است و حکمران
و مفهوم را از بین می برد «جرم و جزا قانونیت» کند و بگونه صریح
و عدالت محو میشود معدوم حقیقی احکام قانون

شرح کوتاهی از این خامه مختصر!

ایجاد ضرر بر خود و دیگران بدون تجویز قانون مجاز نیست:

مبنتی بر اصل قانونیت جرم و جزا و حاکمیت قانون که مشروعیت و مسئولیت حقوقی
و جزایی و مسیر عدالت را تعیین می نماید ضرر رساندن بخود (خودکشی و ضرر
شخصی) و بیگانه، انسان و حیوان تازمانیکه ضرورت دفاع ایجاد نشود ممنوع ولی دفع
ضرریکه مجوز مشروع داشته باشد به تناسب عمل مجاز است
ضرر زمانی ارادی و زمانی هم غیر ارادی بوجود می آید که منوط بحالت صحی و
شخصیت انسانها بوده زاده تفکر سالم و اهلیت کامل جسمی و روانی آنها می باشد و بطور
ارادی و در حال خرد و اهلیت کامل انجام می یابد .
و اگر بپذیریم که بطور عام انسانهای خرد و یا بزرگ اگر فاقد و یا ناقص این صفات
بوده و تصور ممانعت ضرر بخود ایشان و دیگران توسط خود آنها متصور نباشد برای دفع
آن به چه وسایلی نیاز داریم و مشروعیت عمل در این راستا کدام است ؟.

چگونگی دفاع از مردم ، جامعه و حفظ منافع قانون :

محور چرخش در تدقیق و پژوهش نوشته حاضر اینست که اگر فردی از افراد جامعه بشری از دوره صباوت تا دوران کبارت بطور طبیعی و یا غیرطبیعی دارای اهلیت ناقص و یا فاقد اهلیت باشند و یا اگر ناقص ادراک و فاقد ادراک یعنی سفیه و روانی و یا بزبان جامعه مجنون و دیوانه باشد - و اثر گذاری این صفات چنان شایع و بر ملا و تعمیم یابد که جامعه و افراد آن اضرار مشهود بینند ولی توان مهار آن را نداشته از آن عاجز باشند و سلطه احکام قانون هم در زمینه سلب و گپ و عمل بجای کشد که حتی قانون رادر برابر چنین حالتی یارای جلو گیری نباشد - پس چاره و علاج کار در جهات مثبت چنین اعمال که مشروعیت و جواز مجاز داشته باشد کدام و انگیزه و بیچارگی در مقابل جهات منفی که مطرح گردید چیست؟

قبول کنیم در محدوده مجاز یک جغرافیا که انسان و یا انسانهاییکه با صفات متذکره که در بالا متذکر شدیم ولو طبیعی باشد تبارز، و قانون و مردم آن ها را بنام (سفیه و روانی) می شناسند بر جامعه حاکم شود

و یا حالات او اگر چه طبیعی و سالم نباشد مگر با قدرت غیر مجازیکه وسیله دیگران کسب می کند بر جامعه تسلط یابند و آنگاه همین جنون زده خود را مافوق قانون جا زده و در هر عملیکه اجرا کند خود را صاحب اختیار داند چی میتوان کرد؟ حال اگر با یک دقت گذرامکثی نماییم که چنین انسانی عمدن یا از دیدنی های روزگار ما بقدرت انفرادی و یا حامیانش قدرت یک جامعه و کشور را بدست گیرد و هم اختیار دار آن باشد که نه حرف و سخنی از ملت و مردم نسبت ناتوانی مغزی شنود و نه خودش با فکر سالم برکشتار مردم خم ابرو کند و از تصور هم بعید باشد که او بر رفاه مردم و یا وطن نیت خوب و پلان بجا داشته باشد چاره و علاج قانونی این عمل مشهود چیست؟ و راه قانونی چی و راه صلاح و علاج کدام است؟

فضای دیگری از این تصور

و هم میشود اینبار بگونه تصویری بپذیریم؛ در کشوریکه قانون حاکمیت مطلق و یا نسبی داشته و همان زمامدار توصیف شده و یا یک زمامداریکه خلاف حکم قانون مشروع خوانده شود و او از قانون ابزار و وسیله برای حفظ قدرت بسازد و آن را برای فریب و اغوای مردم - بروی هر در دیوار تعلیق سازد و غوغای قانونیت سر دهند و حاکمیت دولت را متکی بقانون نشان داده ولی خود آنچه خواهد با حلقه هممنظر و هم فکر خویش اعمال و اجرا سازد، در حالیکه قوانین باصفات حسنه و محتوای عالی (با نام و نشان) موجود - اما بی اثر گردد چه باید کرد؟

به هر صورت با مرور و ملاحظه آنچه گفتیم سوال اساسی این است که ما تقابل زور را با موجودیت قانون و حالت نفاذ قانون و حتی حاکمیت نسبی آن را تذکر دادیم و در نهایت آگاه شدیم که حرف و سخن اخیر را زور و قدرت می زند و قوانین در چنین جغرافیا بی بنیاد و بی اثر ساخته میشود ولی اگر بی بنیاد و بی اثر نیست صرف برای اغوا و فریب مردم باعدم تطبیق، نقض، تفسیر و تعبیر و غلط کار گرفته میشود. راه صلاح کدام است؟

با تصور و رؤیای دیگریکه بپذیریم در جامعه قانون حاکمیت داشته ولی باوجود این حاکمیت - طبیعت بساز افراد جامعه را محتاج به کمک قانون می سازد - قانون به این در ماندگان چگونه مدد می رساند؟

بر باور و تصور ما همانطوریکه در بالا متذکر شدیم؛ اگر مایک جغرافیای متکی به قانون داشته و قانون هم با شرایط مسلط دارای حاکمیت لازم برای رفاه همان محدوده و برای شخصیت های متنوع و شهروند آن محدود شود ولی در بین این شهروندان اشخاص محتاج به کمک و نا توانیکه از نگاه فزیکتی ناگزیر به اجتماع پناه برده است و این حالت را قانون نیز رسمیت بخشیده و مکلفیت برای حاکمیت ها و ارگانهای مربوط ایجاد نموده است تا به چنین مشکلات رسیدگی و عمل نمایند ولی امکانات استعانت و کمک محو میشود در این صورت چاره چیست؟

ببینید منظور در اینجا اتباع و یا شهروندانی همان محدوده و یا جغرافیای است که عده ناقص اهلیت بوده و تکامل ورشد نداشته باشند یعنی اهلیت شان کامل نیست چون معنوه، سفیه، و یا اگر ناقص ادراک و یا فاقد ادراک (روانی و دیوانه) باشند قانون چگونه حمایتی از آنها دارد در حالیکه بر مبنای تذکرات بالا حاکمیت قانون و محتوای آن ظاهرن و عمدن بی اثر گردد - در این صورت چه باید شود؟

باز هم در این پیگیری قلمی تکرار می کنم که این اظهارات بحکم تصور - زمانی را به تصویر می کشد که قانون در آن محدوده حاکمیت داشته باشد ولی نتواند به سلامت جامعه و شهروندان آن مصدر خدمت لازمه قانونی گردد.

ما خوب میدانم که شرح و بسط محتویات قوانین - بویژه گد مدنی (نظام حقوقی) یا گد جزاء و احکام آنها در این چند سطر از امکان بعید است و مقدور نیست که آن رادر این چند سطر خلاصه سازیم ولی فقط احکام مرتبط بموضوع را با اشارات مؤجز ذکر می کنم ببینید!

قانون از ایجاد جنین در بطن مادر تا دوران طفلی، صباوت، صغارت و کبارت، رشد و اهلیت - بالاخیره تا کسب کامل شخصیت به حیث یک انسان عاقل خردمند و با مسئولیت تبارز می کند و شخصیت مسئول در یک جامعه صاحب امتیاز می گردد احکام کافی دارد و حتی برای انسانهای مفقود ولادریک و غایبیکه حتی حیات و ممات آنها معلوم نباشد و زن و اولاد بی سرپرست داشته باشد، و سرنوشت زن و فرزندان به حفاظت محتاج باشد، و یا صغاریکه پدر و مادر خود را از دست داده و محتاج ترحم قانونی باشند، و برای اشخاصیکه گمان و تصور بر آن باشد که دیگر زنده نیست محکمه می تواند مدلل بر احکام قانون حکم مرگ و یا وفات صادر کند که بر اساس این حکم آثار مرگ حقیقی بر زندگی مال و میراث آن جاری می شود و امثال چنین پدیده ها البته جهت نظم و امان در یک جامعه و حفظ حقوق و حفاظت شخصی آنها و مال و دارای ایشان از دستبرد غارت و چپاول. و این احکام در دل قانون طور مسجل ثبت است تا به حال ضرورت مندان مطابق احکام آن رسیدگی و سرپرستی نمایند

و آنچه این ضرورت مندان که محتاج آن اند قانون مکلفیت و مسئولیت را به دوش یک قشر معین و مشخص جامعه گذاشته است که بنامهای - ولایت، وصایت، وکالت، حفاظت، قیمومت که همه با مسئولیت های حقوقی و قانونی مکلف به اجرای آن می باشند که در صورت عملکرد غیر سالم منجر به جزاء میشود موجود است - مگر با رعایت و حاکمیت قانون بگونه صادقانه و درک مسئولیت های انسانی - ولی همانطوریکه متذکر شد اگر این مکلفیتهای قانون هم با شرایط ایجاد شده در اقتدار حاکمیت بی اثر گردد یکی از علل در هم پاشی جامعه بوده می تواند.

اما در این مختصر چرخش ما بطور محوری روی مسئولیت از عمل غیر است که مؤجد ضرر متکی به زور و قدرت که ناشی از فکر سالم خود او باشد و یا باحالات روانی که وسیله دیگران بر مردم و جامعه تحمیل میگردند متمرکز بوده است که از آن با ایجاز نتیجه میگیریم.

نتیجه!

ما در این نوشته از حالت یک جغرافیای سخن گفتیم که از داشتن قانون مستغنی ولی حاکمیت قانون عمدن محبوس و یا به عبارت دیگر عمدن لا اثر میگردد و این رویداد ها تا مرحله ی به پیش می رود که کیفر خواست دادستان و حکم محاکم منفعل میشود و حقوق ثابت مسجل در قوانین مضمحل و شهروندان و جامعه از مزایای حقوقی خود هابی بهره میگردند

و این اعمال توسط عده از اشخاصیکه سلامت جسمی و فکری دارند مگر با اهداف گوناگون بر مملکت حاکم و یا توسط اجانب حاکم ساخته میشوند به اجرا می آید

و یابر مبنای شرح متذکره بسا از اشخاصیکه حالت «روانی» داشته دارای تفکر سالم و خرد کامل نیستند استخدام شده با وجودیکه سلامت مغزی و جسمی آنه زیر سوال می رود حاکم یک محدوده گردیده اهداف مطروحه را خود و یا مدیریت دیگران سازمان می دهد و این رویداد به اندازه گرم و داغ میگردد که در مجموع - قانون ، نظام و حقوق مردم و جامعه وسیله شخصیت های که به شکلی از اشکال بر جغرافیای متذکره حاکم میشوند - کآن لم یکن گردیده جامعه را برزخ روی زمین می سازند. با حرمت سخی صمیم.

